نوع مقاله: پژوهشی

# تبیین قلمرو دین از منظر اصول کافی

✍ **حمیدرضا رمضانی درح**/ کارشناس ارشد فلسفهٔ دین مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی‌ؒ
hamidrez1404@chamail.com orcid.org/0000-0002-5162-1494
**رضا کشاورز سیاهپوش**/ دانشجوی دکتری کلام مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی‌ؒ Siahpoosh.1404@yahoo.com
**صفدر الهی‌راد**/ استادیار گروه کلام و فلسفه دین مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی‌ؒ elahi@iki.ac.ir
**دریافت:** ۱۴۰۱/۰۵/۲۰ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۱/۰۹/۲۲


## چکیده

یکی از مباحث کلامی که در دوران متأخر تحت تأثیر فرهنگ جدید غربی بیش‌ازپیش به آن پرداخته شده، مسئلهٔ «قلمرو دین» است. بحث قلمرو دین از آن رو مهم است که می‌تواند به‌روشنی در فهم متون دینی ما را یاری کند و قرینه‌ای برای فهم صحیح ما از دین محسوب شود. در این مقاله تلاش شده است تا رویکرد یکی از جوامع مهم روایی شیعه، یعنی کتاب شریف «اصول کافی» به موضوع «قلمرو دین» با روش گردآوری خانوادهٔ حدیثی بررسی شود. براساس این روش، از کنار هم قرار دادن مجموع روایات هم‌مضمون در اصول کافی مطابق یک معیار کلی، «گسترهٔ حضور دین در عرصه‌های مختلف زندگی بشر تا جایی است که با سعادت نهایی انسان گره خورده باشد». بیان این نکته حائز اهمیت است که در نوشتار پیش‌رو امکان بررسی قلمرو دین از منظر درون‌دینی مفروض گرفته شده است.

**کلیدواژه‌ها:** دین، قلمرو دین، روایات، اصول کافی، حداقلی، حداکثری، جامعیت (اعتدالی).

## مقدمه

مسئلهٔ قلمرو دین به‌دنبال پاسخ به این پرسش است که یک دین چه مطالب و علومی را حتماً باید در خود جای دهد و پیرامون آنها سخن بگوید؛ یعنی مسائلی که یک دین به‌عنوان «دین» باید به آنها بپردازد. البته ممکن است یک دین یا پیامبر، اموری را برای گره‌گشایی از نیازهای مردم بیان کنند؛ اما باید توجه کرد که آیا همهٔ آنچه یک پیامبر الهی در دوران حیات خود بیان فرموده، لزوماً از جایگاه نبوت وی بیان شده است؟ یا ممکن است برای رفع نیاز پیروان خود و با استفاده از علم الهی به ایراد سخنانی پرداخته باشد؟

هنگامی که تعریف صحیحی از قلمرو دین ارائه شود، می‌توان توقع درست و بجایی از یک شریعت داشت و امور جامعه را به‌طور صحیح برنامه‌ریزی و اداره کرد. برای مثال، وقتی گفته شود: «دین مکلف است که تمام امور مربوط به زندگی دنیوی و سعادت اخروی انسان‌ها را بیان کند»، چنین انتظار می‌رود که هر امری را بتوان در متن دین ـ که در اسلام، قرآن کریم و روایات معصومان علیهم‌السلام است ـ یافت و این متن باید متضمن تأییدی و احیاناً انکار و ردی در مورد هر نظریهٔ جدید علمی باشد. در مقابل، می‌توان بر این باور بود که «بر دین لازم است هر آنچه برای رساندن آحاد بشر به سعادت اخروی ضروری است، بیان کند». طبق دیدگاه اخیر، حدود وحی مشخص می‌شود؛ بنابراین هر آنچه پیامبر بیان می‌فرماید، لزوماً مسئلهٔ دینی نیست و چنین نیست که نیازهای انسان در تمام ساحت‌های فردی و اجتماعی، حتی در ابعاد غیرارزشی را بتوان در دین و کتب دینی یافت. ازهمین‌روست که برخی مفسران قرآن کریم آیات ۳و۴ سورهٔ «نجم» را ـ که به وحی بودن تمام سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره دارد ـ محدود به دعوت الهی ایشان و به‌ویژه قرآن کریم دانسته‌اند (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۲۷؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲۲، ص ۴۸۰ـ۴۸۱).

همان‌طورکه در تبیین مسئلهٔ قلمرو دین اختلاف‌نظرهایی وجود دارد، در پاسخ به اینکه چگونه می‌توان قلمرو دین را مشخص کرد نیز آرای متعددی ارائه شده است (ر.ک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۹ـ۱۲۷؛ ر.ک: خسروپناه، ۱۳۹۰، ص ۷۹ـ۹۰): برخی صرفاً عقل را تعیین‌کنندهٔ محدودهٔ دین می‌دانند و معتقدند که بعد از تعیین قلمرو دین به‌وسیلهٔ عقل، می‌توان به فهمی درست از متون دینی دست یازید (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۵)؛ در مقابل، عده‌ای بر این باورند که تنها متون دینی می‌توانند از پس این مهم بر آیند (کریمی، ۱۳۸۳، ص ۳۶۸ـ۳۶۹)؛ و گروهی دیگر به‌منظور تعیین قلمرو دین، هم‌زمان به‌سراغ عقل و متن دینی رفته‌اند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۸۰ـ۸۱).

به‌هرحال و فارغ از هر قضاوتی، این بحث مهم است که از خود متون دینی دراین‌باره چه برداشتی می‌توان داشت و آیا اساساً چنین انتظاری از متون دینی معقول است؟ ازاین‌رو پژوهش حاضر هم‌راستا با برخی اندیشمندان، به‌منظور ارائهٔ پاسخ به جست‌وجو در متون دینی پرداخته است. البته در بیشتر این کاوش‌های نقلی، توجه به آیات قرآن و تفاسیر قرآنی مدنظر بوده است و گرچه به احادیث و سیرهٔ معصومان علیهم‌السلام نیز اشاراتی شده، ولی تقریباً هیچ بررسی مجزایی در این زمینه در روایات و منابع اصیل روایی (خصوصاً کتب اربعه و به‌ویژه کتاب شریف ***کافی***) صورت نگرفته است. ازاین‌رو نوشتار پیش‌رو به تبیین قلمرو دین از منظر روایات ***اصول کافی*** می‌پردازد و در این راستا به روایاتی که ناظر به بحث فلسفهٔ دینی در باب تبیین قلمرو دین هستند، مانند روایات باب فلسفهٔ نزول قرآن یا بعثت انبیا، پرداخته خواهد شد.

دربارهٔ ضرورت این کار، می‌توان مواردی از این دست را برشمرد: اولاً همواره برای بررسی هر نزاع و بحثی در خصوص یک دین، لازم است بدانیم که نظر منابع آن دین دربارهٔ مسئلهٔ مورد نزاع چیست؟ به‌عبارتی لازم است ملاحظه شود که آیا متون یک دین مستقلاً پاسخی به دغدغه‌های بشری حول آن دین داده‌اند یا خیر؟ ثانیاً ازآنجاکه کار مستقل روایی در این سطح انجام نشده است، این اثر می‌تواند دریچه‌ای برای ورود به مباحث مختلف به این سبک باشد؛ ثالثاً مراجعهٔ منسجم و هدفمند به مجموعه‌های کامل روایی‌ای که از اعتبار کافی نیز برخوردارند، از کلی‌گویی، مبهم‌نمایی و استنادات ناقص به تعدادی از احادیث جلوگیری می‌کند.

ازاین‌رو می‌توان به‌طورکلی وجه نوآوری این کار را در«بررسی قلمرو دین با مراجعه به یک منبع معتبر روایی» دانست.

مقالهٔ پیش‌رو در سه بخش به بررسی بحث «قلمرو دین» خواهد پرداخت:

ـ پیش‌نیازهای ورود به بحث (مباحثی چون مفهوم‌شناسی و ضرورت تشکیل خانوادهٔ حدیثی)؛

ـ تبیین قلمرو دین از منظر روایات ***اصول کافی***؛

ـ خاتمه (جمع‌بندی نهایی پژوهش).

## ۱. پیش‌نیازهای ورود به بحث

### ۱ـ۱. مفهوم‌شناسی

در این خصوص به تبیین معنای دو واژهٔ دین و قلمرو دین خواهیم پرداخت.

#### ۱ـ۱ـ۱. مفهوم دین

با توجه به تعاریف متفاوتی که از دین ارائه شده است، امکان دستیابی به تعریف واحد و مشترک از دین غیرممکن می‌نماید (رک: ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۳، ص ۲۳ـ۴۰؛ ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۸۰ـ۱۰۵؛ ر.ک: خسروپناه، ۱۳۹۰، ص ۴۵ـ۶۰)؛ اما برخی از این تعاریف، به‌ویژه تعاریف ناظر به هدف را می‌توان مستقیماً مرتبط با مسئلهٔ قلمرو دین دانست. سه دسته تعریف از دین که در ذیل می‌آید، براساس سه دیدگاه مختلف در مسئلهٔ قلمرو دین است:

تعاریف دستهٔ اول: «دین» صرفاً نوعی ارتباط با امری قدسی است یا نهایتاً برنامه‌ای برای سعادت اخروی فردی است (برای نمونه: بازرگان، ۱۳۷۷، ص ۶۰ـ۶۶)؛

تعاریف دستهٔ دوم: «دین» برنامه‌ای کامل و جامع است که همهٔ ساحت‌های معرفتی بشر را پوشش می‌دهد و با عمل به این برنامهٔ جامع و کامل است که انسان از گمراهی نجات می‌یابد و به سعادت ابدی می‌رسد (ر.ک: تبریزیان، ۱۴۲۳ق، ص ۶۵ـ۶۷)؛

تعاریف دستهٔ سوم: «دین» برنامهٔ سعادت حقیقی انسان است و هر آنچه به این سعادت مربوط می‌شود، در برنامهٔ دین موجود است؛ به‌طوری‌که کمتر از این حد، نقض غرض بوده و محال است؛ و بیش از آن نیز ـ گرچه محال نیست ـ ضرورت ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۵).

**جمع‌بندی:** وجه مشترک هر سه دیدگاه این است که وجود دین و راه فراعادی را برای سعادت انسان ضروری می‌دانند و وجه افتراقشان در حدود و ثغور سعادت و راه رسیدن به آن است. ازاین‌رو منظور از دین در این مقاله، همین وجه مشترک است. به‌عبارتی، منظور ما از دین، همان «برنامهٔ سعادت بشر» است که حدود و ثغور آن، در ضمن بحث روشن خواهد شد. البته بعد از بررسی روایات موردنظر در *اصول کافی*، یکی از دیدگاه‌های یادشده تأیید خواهد شد.

### ۲ـ۱ـ۱. مفهوم‌شناسی قلمرو دین

منظور از «قلمرو دین» در این پژوهش، همان محدودهٔ ورود دین در ساحت‌های مختلف زندگی بشر است؛ به این بیان که چه نوع معارفی باید تحت پوشش این سعادت‌نامه باشند. اینک برای تبیینی بهتر، به قلمروشناسی دین در تعاریفی که از دین ارائه شد، می‌پردازیم.

براساس تعریف اول، محدودهٔ ورود دین فقط امورِ فردی ناظر به سعادت اخروی است و بر مبنای تعریف دوم، محدودهٔ ورود دین، همهٔ ساحت‌های زندگی بشری است؛ اما بر طبق تعریف سوم، محدودهٔ ورود دین، مسائل ضروری مربوط به سعادت حقیقی دنیوی و اخروی انسان است؛ ازاین‌رو این تعریف، دخالت دین در عرصه‌های مختلف فردی، اجتماعی و هنجاری و توصیفی را تا جایی که به سعادت حقیقی انسان و کمال نهایی وی گره خورده باشد، لازم می‌داند.

بنابراین، مقصود از قلمرو دین میزان ورود و حضور دین در ساحت‌های مختلف زندگی بشری است. ازاین‌رو تحقیق پیش‌رو با توجه به تعریفی که از دین ارائه شد، به‌سراغ کتاب شریف *کافی* رفته است و گسترهٔ دین را از منظر روایات این کتاب شریف بررسی می‌کند.

### ۲ـ۱. ضرورت و چگونگی تشکیل خانوادهٔ حدیثی

ازآنجاکه عصمت، حکمت اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام در مباحث کلامی ثابت شده است، ضروری است در هر بحثی که به روایات معصومان مراجعه می‌شود، گروهی از احادیث هم موضوع، کنار هم مشاهده گردد تا مقصود اهل‌بیت علیهم‌السلام در مورد آن موضوع خاص، به‌طور کامل و صحیح فهم گردد. به این گروه از احادیث در اصطلاح علم حدیث «خانوادهٔ حدیثی» می‌گویند و طریقهٔ شکل‌دهی آن ـ همان‌طور که اشاره شد ـ به این صورت است که احادیث هم‌راستا با موضوع مورد بحث، کنار هم آورده می‌شود و از این رهگذر مقصود اصلی معصومان علیهم‌السلام روشن می‌گردد. خانواده‌های حدیثی را با لحاظ میزان نزدیکی و دوری احادیث به مضمون مورد بحث به خانواده‌های کوچک (نزدیک‌تر) و بزرگ (دورتر) تقسیم می‌نمایند (مسعودی، ۱۳۹۶، ص ۱۴۸ـ۱۵۳).

احادیث کتاب شریف *اصول کافی* هم براین‌اساس باب‌بندی شده است (همان).

نوشتهٔ حاضر نیز، برای شروع تحقیق در احادیث *اصول کافی*، براساس سوال اصلی مقاله به سراغ گروهی از احادیث مرتبط با موضوع رفته است. سپس این خانوادهٔ بزرگ را حسب سؤالات فرعی به خانواده‌های کوچک‌تر تقسیم نموده است. ازهمین‌رو در ادامهٔ، این مقاله با چهار گروه از خانوادهٔ حدیثی مرتبط با قلمرو دین مواجه می‌شود و تلاش دارد با استفاده از همین چهار گروه به تبیین قلمرو دین براساس روایات *اصول کافی* بپردازد.

نکتهٔ ۱: در این مقاله در بحث اعتبار احادیث به مضمون کلام صاحب اثر در مقدمهٔ ***اصول کافی*** که فرمود تمام هم و غمش در ارائهٔ احادیث معتبر بوده است، اعتماد شده است.

نکتهٔ ۲: در موارد ضروری، متن اصلی احادیث ذکر شده است تا خوانندگان محترم به راحتی بتوانند در مورد برداشت‌های این تحقیق قضاوت درست داشته باشند.

نکته ۳: در این مقاله سعی شده علاوه بر استفاده از متن اصلی اصول کافی به ترجمه‌های متعدد و برخی شروح مراجعه شود تا در مرحلهٔ فهم حدیث تا حد ممکن از سوءبرداشت جلوگیری به عمل آید.

## ۲. تبیین قلمرو دین از منظر روایات اصول کافی

به‌عبارت‌دیگر، طبق روایات ***اصول کافی***، «ما من شأنه أن یقوله النبی و الإمام و الکتاب» چیست؟

روش کار در این مرحله بدین شرح است: روایات در چهار گروه کلی دسته‌بندی می‌شوند؛ به این صورت که هر گروه با عنوان مناسبی که از روایات ذیل آن گروه به‌دست آمده است، از گروه دیگر جدا می‌شود؛ سپس تا حد ممکن، روایات ذیل هر گروه نیز با دسته‌بندی منظمی ارائه می‌گردد تا مقصود روایات بهتر فهم شود. همچنین پس از بیان هر روایت، برداشت نگارندگان از آن روایت ذکر می‌گردد و سپس در پایان هر گروه، جمع‌بندی آن گروه ارائه می‌شود و نهایتاً در پایان این مرحله، ارزیابی نهایی ارائه خواهد شد.

### ۱ـ۲. گروه اول

گروه اول روایاتی هستند که یکی از شئون کتاب و سنت را «آشنا کردن مردم با حلال و حرام الهی» بیان می‌کنند:

۱. امام صادق‌علیه‌السلام فرمودند: «همواره در زمین، حجت خدا وجود دارد که حلال و حرام را تعریف می‌کند و مردم را به راه خدا فرامی‌خواند» (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۵). براساس این روایت، فلسفهٔ وجود معصومان‌علیهم‌السلام در روی زمین، بیان حلال و حرام الهی است که به‌واسطهٔ آن، مردم به‌سوی خدا هدایت می‌شوند.

۲. *منصوربن‌حازم* می‌گوید:

**به امام صادق‌علیه‌السلام گفتم: خداوند بزرگ‌تر و گرامی‌تر از آن است که به‌واسطهٔ آفریدگانش شناخته شود؛ بلکه آفریدگان به‌واسطهٔ خداوند شناخته می‌شوند. فرمود: راست گفتی. گفتم: هرکس دانست که پروردگاری دارد، باید بداند که آن پروردگار خشنودی و خشم دارد؛ و خشنودی و خشم او را نتوان شناخت، مگر به‌واسطهٔ وحی... . امام فرمود: خدایت رحمت کند (که خوب استدلال کرده‌ای) (همان، ج ۲، ص ۱۳).**

این روایت گزارش مناظره‌ای به امام است که در آن، فلسفهٔ بعثت انبیا «بیان خشنودی و سخط خداوند» عنوان شده است که امام صادق‌علیه‌السلام آن را تأیید می‌فرمایند.

۳. امام صادق‌علیه‌السلام فرمودند: «دربارهٔ ما باید در حد بیان حلال و حرام متوقف شد؛ اما اعتقاد به نبوت ما جایز نیست» (همان، ج ۲، ص ۲۴۵). حسب این روایت نیز یکی از شئون مهم معصومان‌علیهم‌السلام که با تأکید هم آمده، بیان حلال و حرام الهی است.

۴. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «دربارهٔ همهٔ مسائلی که انسان با آن مواجه می‌شود، حکمی از کتاب و سنت وجود دارد» (همان، ج ۱، ص ۱۴۹). این عبارت به‌روشنی بیان می‌کند که همهٔ امور نزد پروردگار عالم دارای حکمی از احکام پنج‌گانه‌اند و به همین دلیل در انجام هر امری ابتدا باید به حکم آن امر توجه کنیم تا مرتکب خلافی نشویم.

**جمع‌بندی:** آنچه از مجموع روایات بالا به‌دست می‌آید، این‌گونه قابل بیان است:

اولاً یکی از شئون بسیار مهمی که ضرورت دارد در کتاب و سنت معصومان علیهم‌السلام بیان شود، «ابلاغ، بیان و تبیین احکام الهی»، یا به‌عبارت مختصر، «بیان حلال و حرام الهی» است؛

ثانیاً براساس این روایات، هر فعل اختیاری انسان مشمول رضایت یا غضب الهی است (از تقابل بین مفهوم رضایت و سخط در روایت می‌توان چنین برداشتی داشت که منظور از رضایت، مفهوم عامی است که شامل موارد اباحه هم می‌شود). ازاین‌رو نگاه هنجاری به افعال اختیاری انسان، ضروری است. در اینجا برای روشن شدن بحث، لازم است که تفاوت بُعد هنجاری امور از بُعد توصیفی آنها را در ضمن مثالی توضیح دهیم: اینکه در دینی گفته می‌شود از راه حلال کسب روزی کنید و لقمهٔ حلال بخورید، به این معنا نیست که دین لزوماً خود عهده‌دار بیان روش تهیهٔ غذا و نان باشد؛ بلکه فقط حدود شرعی آن را بیان می‌کند و مسائلی نظیر اینکه از کدام زمین گندم درو کنیم یا خود آن گندم را چگونه به‌دست آوریم و در چه نوع تنوری و با چه شرایطی به طبخ نان بپردازیم، از قلمرو دستورها و فرامین دینی خارج است؛

ثالثاً بنا بر دو مقدمهٔ قبل، هر مکلفی هرگاه بخواهد دست به انجام فعلی بزند، حتماً باید توجه داشته باشد که آن فعل در دامنهٔ رضایت الهی بوده و از سخط خداوند دور باشد.

### ۲ـ۲. گروه دوم

گروه دوم روایاتی هستند که به دسته‌بندی محتوای قرآن پرداخته‌اند:

۱. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام فرمودند: «قرآن در سه بخش نازل شده است که یک بخش آن دربارهٔ ما و دشمنان ماست و بخش دیگر دربارهٔ سنت‌ها و امثال و بخش سوم دربارهٔ واجبات و احکام است» (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۵۶۳). چنان‌که از این روایت به‌دست می‌آید، امام در مقام بیان محتوای قرآن است و بااین‌حال به‌جز سه چیز نفرموده، که آن سه عبارت‌اند از:

الف) بیان فضایل و ویژگی‌های اهل‌بیت علیهم‌السلام و توصیف دشمنان ایشان؛

ب) بیان سنت‌های الهی و برخی از وقایع گذشتگان؛

ج) بیان واجبات و محرمات الهی.

۲. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «قرآن به چهار بخش نازل شده است: یک‌چهارم حلال، یک‌چهارم حرام، یک‌چهارم سنت‌ها و احکام، و یک‌چهارم اخبار گذشتگان و آیندگان شما و آنچه دربارهٔ رفع اختلاف میان شماست» (همان، ج ۵، ص ۵۶۳). در این روایت نیز گرچه به‌جای تقسیم سه‌گانهٔ محتوای قرآن، تقسیمی چهارگانه ارائه شده است، ولی با اندکی دقت معلوم می‌شود که بازگشت این چهار قسم، به همان سه قسم

روایت اول است و امام با اینکه در مقام بیان بوده‌اند، بجز امور اعتقادی، بیان سنن الهی و بیان حلال و حرام، امور دیگری را جزء محتوای قرآن معرفی نفرموده‌اند.

۳. امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «قرآن بر چهار بخش نازل شده است: یک‌چهارم دربارهٔ ما، یک‌چهارم دربارهٔ دشمن ما، یک‌چهارم سنن و امثال، و یک‌چهارم فرایض و احکام است» (همان، ج ۵، ص ۵۶۳). به‌دلیل مشابهت این روایت با روایت پیشین، همان بیان قبلی در اینجا تکرار می‌شود.

۴. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «همانا این قرآن (کتابی) است که در آن است جایگاه نور هدایت و چراغ‌های شب تار. پس شخص تیزبین باید که در آن دقت کند و برای پرتوش نظر خویش را بگشاید؛ چراکه اندیشه کردن زندگانی دل بیناست؛ چنان‌که هر کس جویای روشنی است، در تاریکی‌ها به‌سبب نور راه پیماید» (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۴۰۰). همان‌گونه‌که از این روایت به‌دست می‌آید، افزون بر آنکه قرآن کریم بارها به‌طور مستقیم و غیرمستقیم خود را کتاب هدایت معرفی کرده است (ر.ک: بقره: ۲و۱۸۵؛ آل‌عمران: ۳و۴؛ آل‌عمران: ۱۳۸؛ مائده: ۴۴و۴۶؛ نحل: ۸۹ و...)، امامی هم که خود قرآن ناطق است، شأن قرآن را «هدایتگری در پیمودن مسیر سعادت» معرفی می‌کند.

۵. امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

**یکی از سفارش‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام به اصحابش این است: بدانید که قرآن هدایت شب و روز است (یعنی در همهٔ احوال و اوقات)؛ و نور شب تاریک است، برای هر سختی و نیازی (راه نجات را در گرفتاری و بلا نشان دهد)؛ پس چون بلایی فرارسد، اموال خود را سپر جانتان سازید و چون حادثه‌ای پیش آمد (که مربوط به امر دین است و جز با دادن جان مرتفع نشود)، جان خود را فدای دینتان کنید؛ و بدانید که هلاک‌شده کسی است که دینش تباه شود و غارت‌زده کسی است که دینش را بربایند. همانا پس از رسیدن به بهشت، نیازی نیست و بعد از دوزخ، بی‌نیازی نیست (هر که در دنیا عمل صالح کند و مستوجب بهشت شود، فقیر و نیازمند نیست؛ هرچند دست‌تنگ و گرفتار باشد؛ و کسی که خود را مستوجب دوزخ سازد، بی‌نیازی ندارد؛ هرچند ثروتمند و مرفه باشد). اسیر دوزخ آزاد نشود و نابینایش بهبودی نیابد (کلینی، ۱۳۷۵، ج ٤، ص ٦۳۷).**

**برداشت:** همان‌طورکه از این روایت فهمیده می‌شود، امام قرآن را کتاب هدایت و نوری در شب تاریک برای هر سختی و نیازی معرفی می‌کند. البته به قرینهٔ قبل و بعد ـ به‌ویژه بیانی که حضرت در آخر روایت دربارهٔ بهشت و جهنم می‌آورد ـ روشن است که منظور از «هر سختی و نیاز»، سختی و نیازی است که در امور مربوط به سعادت اخروی دخیل است. این نوع استفاده از الفاظ عام و کلی، در خطابات عرفی بسیار اتفاق می‌افتد؛ تنها به این نکته باید توجه کرد که هر عام و مطلقی را باید متناسب با سیاق آن در نظر گرفت. این دقت را در اصطلاح علم بلاغت، «رعایت مقام تخاطب» می‌گویند؛ درست مثل آنکه کسی به فروشگاه لباس می‌رود و فروشنده می‌گوید هرچه بخواهید، اینجا موجود است.

این روایت، همچنین بر این دلالت دارد که امور مربوط به هدایت، «دین» شمرده می‌شود؛ آنجا که حضرت پس از معرفی قرآن به‌عنوان کتاب هدایت، در همان سیاق امر می‌کند که جانتان را فدای دینتان کنید.

۶. *ابی‌بصیر* گوید:

**خدمت امام صادقؑ رسیدم و عرض‌کردم: فدایت شوم؛ می‌خواهم از شما پرسشی خصوصی کنم... فرمود: ای ابامحمد! از هرچه خواهی بپرس. گوید: عرض کردم قربانت گردم، شیعیان حدیث می‌کنند که پیامبرﷺ به علیؑ بابی از علم آموخت که از آن هزار باب علم گشوده گشت. حضرت فرمود: ای ابامحمد! رسول خداﷺ به علیؑ هزار باب آموخت که از هر باب آن هزار باب گشوده می‌شد. گوید: گفتم: به خدا علم این است. ساعتی آن حضرت سر انگشت به زمین زد و سپس فرمود: محققاً این علم است؛ ولی باز آن علم کامل و نهایی نیست؛ و به‌راستی «جامعه» نزد ماست؛ و مردم چه می‌فهمند که جامعه چیست؟ گوید: گفتم: فدایت شوم؛ جامعه چیست؟ فرمود: یک دفتری است که هفتاد ذراع، به ذراع رسول خداﷺ، درازا دارد و به‌املای آن حضرت است که از زبان خود بیان کرده و علیؑ به‌دست خود نوشته است. هر حلال و حرام و هرچه موردنیاز مردم باشد، در آن است تا برسد به حکم ارش یک خراش در تن. و دست بر من زد و فرمود: ای ابامحمد! به من اجازه می‌دهی؟ گوید: عرض کردم: قربانت؛ من در اختیار شما هستم؛ هرچه خواهید بکنید. گوید: یک نیشگون از من گرفت و فرمود: حتی ارش این عمل هم در آن ذکر شده است؛ و در این حال چهرهٔ خشمگینی داشت. گوید: گفتم: به خدا علم این است. فرمود: این هم علم است؛ ولی باز علم نهایی و کامل نیست. و ساعتی خاموش شد و باز فرمود: و به‌راستی در نزد ماست «جفر»؛ و چه می‌فهمند که جفر چیست؟ گوید: عرض کردم که جفر چیست؟ فرمود: ظرفی است از پوست که در آن است علم انبیا و اوصیا و علم دانشمندان گذشته از بنی‌اسرائیل. گوید: گفتم: به‌راستی این است همان علم کامل. فرمود: این هم علمی است؛ ولی باز آن علم نهایی و کامل نیست؛ و ساعتی خاموش شد و باز فرمود: به‌راستی نزد ماست مصحف فاطمهؑ؛ و چه می‌فهمند که مصحف فاطمهؑ چیست؟ گوید: گفتم: مصحف فاطمهؑ چیست؟ فرمود: سه برابر این قرآنی که میان شماست، در آن است؛ و به خدا یک کلمه از این قرآن شما هم در آن نیست. گوید: گفتم: به خدا علم کامل این است. فرمود: این هم علمی است؛ ولی آن علم نهایی و کامل نیست؛ و ساعتی خاموش شد و باز فرمود: به‌راستی در نزد ماست علم آنچه بوده و علم هرچه خواهد بود تا قیام ساعت. گوید: گفتم: قربانت؛ به‌خدا علم نهایی این است. فرمود: این هم علمی است؛ ولی آن علم نهایی نیست. گوید: عرض کردم: فدایت شوم؛ پس علم نهایی و کامل چیست؟ فرمود: آن علمی که در هر شب و هر روز نسبت‌به کاری، دنبال کاری و چیزی دنبال چیزی پدید شود تا روز قیامت (همان، ج ۲، ص ۲۳۵ـ۲۳۷).**

**برداشت:** از این روایت طولانی و پرمغز می‌توان موارد زیر را برداشت کرد:

اولاً محتوای قرآن شامل همه چیز نیست و بسیاری از معارف هست که نه‌تنها در قرآن موجود، بلکه در مصحف امیرالمؤمنینؑ نیز نیامده است و برخی دیگر، نه‌تنها در مصحف حضرت علیؑ، بلکه در مصحف فاطمیؑ هم نیامده است و فقط نزد اهل‌بیتؑ، آن‌هم به‌نحو افاضی و آن‌به‌آن از سوی خدای متعال موجود می‌شود؛

ثانیاً جزئیات احکام همه چیز (که از امور هدایتی است) نیز در قرآن نیامده و تبیین این امور به اهل‌بیتؑ سپرده شده است؛

ثالثاً باید میان مقام علم و مقام ابلاغ (که دین از این رهگذر به‌دست بشر می‌رسد)، فرق نهاد؛ به این بیان که گرچه اهل‌بیت عصمت و طهارتؑ به‌سبب جایگاهی که دارند، از علوم ویژه‌ای برخوردارند یا اینکه برخی مطالب

علمی دقیق ممکن است در بطون قرآن باشد، اما آیا این علوم ویژه و این رموز جزء شئون دینی ایشان است یا آنکه به‌دلیل دیگری این علوم در اختیار اهل‌بیتﷺ قرار گرفته‌اند و آن رموز در قرآن نهاده شده‌اند؟

در پاسخ می‌گوییم: آنچه از فضای کلی روایت یادشده به‌دست می‌آید، این است که:

اولاً حتی اگر برخلاف ظاهر این روایت بپذیریم که در بطن قرآن و با رموزی «علم همه چیز» آمده باشد، توجه به این نکته ضرورتی است که قرآن به زبان مردم نازل شده است و حتماً مخاطبان عام قرآن از آن رموز بی‌بهره‌اند؛ لذا باید قرآن هر آنچه مربوط به هدایت عامه است، بدون اغماض به مردم بگوید؛ مگر نکاتی خاص که خداوند تشخیص داده است رمزگونه گفته شود تا توسط اهلش برای مردم بازگو شود؛

ثانیاً ما بر طبق این روایت و دلایل دیگر، منکر بواطن قرآن و علم الهی انبیا و ائمهﷺ نیستیم؛ بلکه مقصودمان این است که چه مقدار از این علم باید در اختیار عامه قرار گیرد تا به‌وسیلهٔ آن به سعادت برسند و از هلاکت نجات یابند؟

از این روایت چنین فهمیده می‌شود که گرچه وسعت علم اهل‌بیتﷺ بسیار است و اگرچه در بطون قرآن رموز اسرارآمیزی وجود دارد، اما نه اهل‌بیتﷺ مأمور به ابلاغ آن معارف‌اند و نه مردم آن رموز پیچیده را از قرآن متوجه می‌شوند. ازآنجاکه هر آنچه برای سعادت بشر لازم است، باید به انسان‌ها گفته شود، اگر معارفی برای مردم قابل فهم نباشد، پس ضرورتی برای بیان آن جهت نیل به سعادت وجود ندارد.

**جمع‌بندی:** آنچه از مجموع روایات بالا به‌دست می‌آید، چنین قابل بیان است:

اولاً اهل‌بیتﷺ قرآن را کتاب هدایت معرفی کرده‌اند و براین‌اساس باید به هر آنچه لازمهٔ هدایت است، رهنمون شود؛

ثانیاً با مراجعه به روایاتی که در مقام بیان محتوای قرآن‌اند، می‌بینیم که ایشان محتوای قرآن را منحصر در سه عنوان کلی کرده‌اند: الف) حلال و حرام الهی؛ ب) تاریخ و سنت‌های الهی؛ ج) بیان فضایل اهل‌بیتﷺ و جایگاه دشمنان ایشان؛

ثالثاً علم به همه چیز، نه‌تنها از ظاهر قرآن ممکن نیست، بلکه روایاتی دلالت دارند بر اینکه حداقل برخی امور در قرآن نیستند و می‌توان آنها را نزد اهل‌بیتﷺ یافت.

### ۳ـ۲. گروه سوم

گروه سوم روایاتی‌اند که دربارهٔ ضرورت بعثت انبیا و لزوم وجود امام بعد از ختم نبوت وارد شده‌اند:

۱. امام کاظمؑ خطاب به شاگرد خود می‌فرمایند: «ای *هشام!* خداوند پیامبران و رسولان خود را به‌سوی بندگانش نفرستاد، مگر برای آنکه خدا را درست بشناسند؛ بنابراین، بهترین پاسخگوی دعوت آنان، بامعرفت‌ترین آنهاست و داناترین کس به فرمان خدا، خردمندترین آنهاست و کامل‌ترین آنان در عقل، بالاترین درجه را در دنیا و آخرت خواهد داشت» (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۶۰). براساس این روایت، یکی از معرفت‌هایی که ازجمله معارف دینی شمرده شده، معرفت صحیح به خداوند متعال، و به‌تبع آن، اوامر اوست.

۲. امام صادقؑ می‌فرمایند: «تا زمین باقی است، حجتی از خداوند در آن است که حلال و حرام را به مردم می‌فهماند و مردم را به راه خدا دعوت می‌کند» (همان، ج ۲، ص ۳۵). از این روایت دو مطلب دربارهٔ وجه نیاز مردم به امام برداشت می‌شود: نخست آنکه امام فهمانندهٔ حلال و حرام الهی است (که در روایات گروه اول به آن اشاره شد)؛ دیگر آنکه امام کسی است که مردم را به‌سمت خدا دعوت می‌کند و درواقع شأن امام، راهبری به مسیر الهی است.

۳. امام رضاؑ فرمودند:

**همانا امامت مقام پیغمبران و میراث اوصیاست...؛ همانا امامت لگام دین و مایهٔ نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است؛ همانا امامت ریشهٔ اسلام و شاخهٔ بلند آن است؛ کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و بسیار شدن غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف، به‌وسیلهٔ امام است؛ امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را به‌پا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا مردم را به طریق پروردگارش دعوت نماید...؛ امام آب گوارای زمان تشنگی و راهبر به‌سوی هدایت و نجات‌بخش از هلاکت است؛ امام آتش روشن روی تپه (رهنمای گمگشتگان) است؛ وسیلهٔ گرمی سرمازدگان و رهنمای هلاکت‌گاه‌هاست؛ هر که از او جدا شود، هلاک شود... (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۸۶-۲۸۷).**

**برداشت:** اولاً در این روایت بسیار طولانی، که در پی مباحثات مردم دربارهٔ مقام امام، از امام هشتمؑ نقل شده، به‌روشنی مشهود است که حضرت کاملاً در مقام بیان شأن و منزلت امام و وجه نیاز مردم به امام (و به‌طورکلی راه فراعادی) بوده‌اند؛ ثانیاً در جای‌جای این روایت، شأن امام به‌طورکلی راهنمایی کردن مردم به سعادت و نجات از شقاوت اعلام شده است؛ ثالثاً شأن امام در راستای شأن خدا و رسول دانسته شده است؛ رابعاً حسب این روایت می‌توان شئون زیر را برای امام برشمرد:

- حفاظت از دین و دفاع از عقاید دینی؛
- برقراری نظام اسلامی و اصلاح امور دنیا و دفاع از جامعهٔ اسلامی؛
- عزت‌بخشی به مؤمنان؛
- تبیین، تکمیل و اجرای احکام؛
- راهنمایی و دعوت به‌سمت خداوند منان؛

خامساً براساس این مقدمات می‌توان گفت: شأن دین هدایتگری است و به‌تبع آن، قلمرو آن نیز تا آنجا که مربوط به هدایت باشد، پیش می‌رود.

۴. امیرمؤمنان علیؑ فرمودند:

**ای مردم! خدای ـ تبارک و تعالی ـ پیامبرﷺ را به‌سوی شما فرستاد و کتاب (قرآن) را به‌حق بر او نازل کرد...؛ زندهٔ آنان (جوامع انسانی قبل از ظهور اسلام) کور و پلید بود و مردهٔشان در آتش دوزخ، غم‌زدهٔ ناامید بود. آنگاه پیامبر برای آنان نسخه‌ای آورد از آنچه در کتاب‌های آسمانی پیشین وجود داشت و آن کتاب‌ها را تصدیق می‌کرد و حلال را از شبههٔ حرام ممتاز می‌ساخت. این همان قرآن است. آن را به‌سخن آورید؛ ولی برایتان سخن نگوید. من شما را از آن خبر می‌دهم. علم آنچه گذشته و علم آنچه تا روز قیامت خواهد آمد و حکم امورِ میان شما و بیان آنچه در آن اختلاف دارید، در آن است؛ و اگر آن را از من بپرسید، به شما خواهم آموخت (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۵۰ـ۱۵۱).**

از این روایت (که در بسیاری از مجامع روایی معروف، مضمونش تکرار شده است) چند چیز را می‌توان نتیجه گرفت:

اولاً دین و معرفت دینی یکی از حیطه‌های معارف قابل فهم بشری است، نه همهٔ آنها. این مطلب را می‌توان از عطف عبارتِ «امْتِحَاقٍ مِنَ الدِّینِ» به دیگر عبارات همسو و غیرهمسو در متن روایت فهمید؛ به این بیان که حضرت وقتی فضای قبل از بعثت را توصیف می‌کنند، ویژگی‌هایی را برای چنین فضایی برمی‌شمرند که یکی از آن ویژگی‌ها، تباهی دین است؛ و اگر قرار بود دین، هم به‌نحو توصیفی و هم به‌نحو هنجاری همهٔ سطوح معرفتی بشر را دربرگیرد، حضرت می‌توانستند در یک عبارت کوتاه، دلیل صدور رسول را «امْتِحَاقٍ مِنَ الدِّینِ» معرفی کنند و نهایتاً سایر ویژگی‌ها را با واژگانی نظیر «أی» ذیل همین عبارت بیاورند؛ درحالی‌که می‌بینیم، عملاً ایشان به‌نوعی کل آن فضا را فضای نزول پیامبر معرفی می‌کنند؛

ثانیاً هدف از ارسال رسل، نجات مردم از ضلالت و هلاکت در دنیا و آخرت و هدایت آنان به سعادت است؛ این مطلب نیز از فقرات زیر فهم می‌شود؛ به این صورت که پیامبر در چنین فضایی مبعوث شد تا فضا را دگرگون کند؛ به‌عبارتی، وقتی در چنین روایت طولانی‌ای حضرت کاملاً در مقام تبیین جزئیات فضای ارسال رسول خداﷺ هستند، از باب مشعر بودن قید برای علیت، می‌توان گفت در اینجا نیز قیودی که حضرت برای فضای صدور می‌آورند، مشعر به این است که در چنین فضایی لازم است تا خداوند رحمان پیامبری را به‌سوی مردم بفرستد تا آنها را از هلاکت برهاند و به مسیر سعادت رهنمون کند:

**در زمان تعطیلی پیغمبران و خواب دراز ملت‌ها و گسترش نادانی و سرکشی فتنه و گسیختن اساس محکم و کوری از حقیقت و سرپیچی ستم و کاهش دین و شعله‌وری آتش جنگ، هم‌زمان با زردی گلستان باغ جهان و خشکیدن شاخه‌ها و پراکندگی برگ‌ها و نومیدی از میوه و فرورفتن آب‌های آن، پرچم‌های هدایت فرسوده و پرچم‌های هلاکت افراشته بود؛ دنیا به رخسار مردم عبوس و روی درهم‌کشیده بود؛ به آنها پشت کرده بود و روی خوش نشان نمی‌داد؛ میوهٔ دنیا آشوب و خوراکی‌اش مردار بود؛ نهانش ترس و آشکارش شمشیر بود. بند از بند شما جدا شده و پراکنده بودید؛ دیدگان مردم جهان نابینا و روزگارشان تاریک بود؛ پیوند خویشی خود را بریده و خون یکدیگر را می‌ریختند؛ دختران خود را در جوار خود زنده‌به‌گور می‌کردند؛ زندگی خوش و رفاه و آسایش از ایشان دور شده بود؛ نه از خدا امید پاداشی و نه از او بیم کیفری داشتند.**

ثالثاً از فضای کلی حدیث به‌دست می‌آید که تنها دین الهی می‌تواند و باید نسخه‌ای برای احیای اخلاق و برپایی نظام اجتماعی و خانوادگی کامل و سالم ارائه دهد. افزون بر این، این مطلب از مفهوم عبارات بالا و به قرینهٔ مقابله به‌روشنی دریافت می‌شود؛ عبارتی نظیر «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَرْسَلَ إِلَيْكُمُ الرَّسُولَﷺ وَ أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» و «أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ» و «فَجَاءَهُمْ بِنُسْخَةِ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى وَ تَصْدِيقِ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلِ الْحَلَالِ مِنْ رَيْبِ الْحَرَامِ» نیز دال بر این مطلب است؛ به این بیان که آن نسخه‌ای که در چنین فضای غبارآلودی راهگشاست، فقط دین الهی است؛ به‌گونه‌ای‌که فترت و فاصله گرفتن از این نسخه، مردم را به ضلالت می‌کشاند؛

رابعاً براساس این روایت، دین حلال و حرام الهی امور را برای انسان‌ها بیان می‌کند و اولیای الهی موظف‌اند تفسیر این کتب را برای مردم بیان کنند.

**اشکال**: در فقره‌ای از این روایت، تعبیر «علم همه چیز» آمده است؛ چرا شما آن را محدود می‌کنید؟

**پاسخ**: ما در بررسی روایت گروه چهارم به پاسخ پرسش‌هایی از این دست خواهیم پرداخت؛ اما به‌اجمال می‌گوییم: این عبارات ادامهٔ روایت است و در آن فضا صادر شده است و می‌بینید که در مقام بیان محتوای قرآن کریم، بعد از اینکه می‌فرماید کتاب‌های قبلی خود را تصدیق می‌کند، به اولین مسئله‌ای که اشاره می‌فرماید، مسائل مربوط به حلال و حرام و بیان احکام دین است و به مسائل دیگری که ممکن است در قرآن بیان شده باشد، اشارهٔ خاصی نفرموده است؛ از همین روست که می‌توانیم با قرینهٔ موجود در عبارت ـ که بیان شد ـ و از طرفی مقام بحث، به‌خوبی منظور امام را فهمید.

## جمع‌بندی روایات این گروه

ـ شناساندن صحیح خدا و راهنمایی درست به فرامین وی؛

ـ راهنمایی به مسیر هدایت و رهایی از هلاکت (نجات مردم از انحطاط اخلاقی و گسیختگی اجتماعی)؛

ـ شناساندن حلال و حرام الهی و بیان معارف قرآن؛

ـ امور اجتماعی؛ مانند ادای دین، تقسیم بیت‌المال و... .

## جمع‌بندی نهایی روایات سه گروه اول

ـ بیان جنبه‌های هنجاری امور به‌عهدهٔ دین است و افراد باید پیوسته آن را در همهٔ افعال مدنظر داشته باشند تا به سعادت نهایی نائل شوند؛

ـ بیان برخی معارف توصیفی نیز بر عهدهٔ دین است و دین در مسیر هدایت به سعادت، لازم است که مجموعه‌ای از باورها را برای مردم بیان یا تبیین کند. برای مثال، بسیاری از مواردِ مربوط به معاد، مانند چگونگی و حقیقت مرگ، برزخ و حشر، حساب و جزئیات دیگر، بدون بیان دین قابل فهم نخواهند بود؛ حال آنکه به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم در سعادت انسان مؤثرند؛ یا ارائهٔ شناخت صحیح و مطابق با واقع از مبدأ هستی و صفات خداوند تبارک و تعالی نیز که در سعادت نهایی انسان‌ها تأثیر مستقیم دارند، ازجمله وظایف دین شمرده می‌شود.

به‌طورکلی، بیان هر آنچه از معارفی که در مسیر سعادت نهایی انسان مؤثر است، باید در برنامهٔ سعادت انسان موجود باشد؛ لذا دین علاوه بر حضور هنجاری در تمام عرصه‌های فردی و اجتماعی، حضوری توصیفی نیز در برخی عرصه‌هایی که نمونه‌هایش ذکر شد، دارد.

از روایات ناظر به محتوای قرآن به‌دست می‌آید که همهٔ معارف در قرآن نیامده‌اند؛ بلکه فقط معارف مربوط به امر هدایت به مسیر سعادت نهایی در قرآن ذکر شده است. به‌عبارتی، قرآن که متن اصلی و بدون تحریف دین است، کتاب جغرافیا، تاریخ، نجوم و... نیست؛ بلکه اگر وارد محدودهٔ این علوم می‌شود، فقط برای این است که از رهگذر اینها انسان‌ها را به راه فلاح و رستگاری و عاقبتی نیک و خداپسند در دنیا و آخرت رهنمون شود. برای

نمونه، قرآن هیچ‌گاه قصص تاریخی را با جزئیات و رعایت دقیق سیر تمام اتفاقات یک روایت تاریخی نقل نمی‌کند؛ بلکه به فراخور هدفی که دارد، بخش‌های خاصی از داستان، که موجب پند، عبرت و موعظه و نهایتاً هدایت می‌شود، نقل می‌گردد و این خود شاهد بر مدعای ماست. شاهد دیگر اینکه قرآن هیچ‌گاه بسیاری از حقایق، مثل فرمول ساخت ابزارآلات کشاورزی و... را ذکر نمی‌کند؛ زیرا اساساً قرآن کتاب هدایت است (بقره: ۲).

در باب ضرورت وجود پیامبر و امام، به چند مورد اساسی برمی‌خوریم؛ ازجمله شأن معرفت‌بخشی در زمینهٔ مبدأ و معاد و برپایی و ادارهٔ نظام اسلامی بر طبق موازین الهی، که نشان‌دهندهٔ وسعت وظایف معصومان﵈ و به‌طورکلی دین است؛ و اگر بخواهیم به‌عبارتی رسا تمام وظایف دین را بیان کنیم، باید بگوییم که دین باید هر آنچه در سعادت بشری مؤثر است، بیان کند (ر. ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۸ـ۱۲۴).

با توجه به مطالب بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که قلمرو دین، در امور هنجاری حداکثری است و در امور توصیفی به‌قدر نیاز است؛ و لذا: اولاً دین فقط مربوط به امور فردی و اخروی نیست و به‌نوعی با همهٔ سطوح حیات بشر اعم از فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی سروکار دارد و ثانیاً در برنامهٔ سعادت (دین)، بیان مواردی که در مسیر هدایت لازم است، ضرورت دارد و نه بیش از آن؛ و لذا دلیل متقنی نداریم که دین باید جزئیات مربوط به همهٔ حقایق را بیان کند؛ بلکه ادله و شواهدی ـ چنان‌که گذشت ـ برخلاف این مطلب نیز وجود دارد.

### ٤ـ۲. گروه چهارم

در گروه چهارم به بررسی روایاتی پرداخته می‌شود که بیان می‌کنند در قرآن کریم همهٔ علوم وجود دارند و قرآن بیان‌کننده همه چیز است.

روش کار در این مرحله بدین شرح است: ابتدا روایاتی را که در بدو نظر موهم حضور حداکثری دین در همهٔ عرصه‌ها، حتی بیان حقایق و جزئیاتی هستند که در هدایت نقشی ندارند، می‌آوریم (یعنی روایات عام و مطلقی که می‌گویند که همه چیز در دین هست). در ادامه، پس از اینکه براساس سیر نوشتار پیش‌رو برداشت مربوط به متن را ارائه دادیم، نهایتاً براساس جمع بین روایاتِ سه گروه قبلی به تبیین درست این مطلقات و عمومات خواهیم پرداخت.

۱. امام صادق﵇ فرمودند: «خدای ـ تبارک و تعالی ـ در قرآن بیان همه چیز را نازل کرده است؛ به‌طوری‌که به خدا سوگند، خداوند چیزی را از احتیاجات بندگان فروگذار نفرموده است؛ تا آنجا که هیچ بنده‌ای نمی‌تواند بگوید که ای کاش این در قرآن آمده بود، جز آنکه خدا آن را در قرآن نازل کرده است» (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۲۶۲).

آنچه در بدو امر از این روایت فهمیده می‌شود، این است که هرآنچه بشریت به آن نیازمند باشد، در قرآن ذکر شده است؛ به‌گونه‌ای‌که مجالی برای اعتراض احدی باقی نمی‌ماند؛ اما سخن دقیقاً در همین است که چه چیزی موردنیاز مردم است؛ به‌گونه‌ای‌که این نیازشان باید از طرف دین برآورده شود تا مجالی برای اعتراض نماند؟

ما در جمع‌بندی میان احادیث این گروه و دیگر گروه‌ها به‌صورت مفصل به پاسخ این پرسش خواهیم پرداخت؛ ولی اجمالاً می‌توان گفت: اگر منظور این باشد که «هر آنچه بندگان توقع دارند، در قرآن هست»، باید طریقهٔ ساخت فضاپیما و بسیاری از موارد مشابه و غیرمشابه دیگر نیز در قرآن می‌بود؛ به‌گونه‌ای‌که برای هر کشف

جدیدی، به‌جای پژوهش‌های طولانی‌مدت، با ایجاد مسائل جدید به‌سراغ قرآن می‌رفتیم. آیا به‌راستی اگر چنین می‌بود، هرگز فضاپیمایی درست می‌شد؟! حال آنکه مردم چنین توقعاتی دارند. ظاهراً به‌نظر می‌رسد که توقعات باید برحسب فضای صدور سخن و براساس برخی پیش‌دانسته‌ها، داری چهارچوبی معین باشند و البته در آن چهارچوب‌ها می‌توانند حداکثری باشند.

۲. *عبدالعزیزبن مسلم* می‌گوید:

**در مسجد جامع انجمن کردیم. حضار مسجد موضوع امامت را به بحث گذاشته بودند و اختلاف بسیار مردم را در آن زمینه بازگو می‌کردند. من خدمت آقایم رفتم و گفت‌وگوی مردم را در بحث امامت به عرض ایشان رساندم. حضرت رضا علیه‌السلام لبخندی زد و فرمود: ای عبدالعزیز! این مردم نفهمیدند و از آرای خویش فریب خوردند و غافل شدند. همانا خدای ـ عزوجل ـ پیامبر خویش را قبض روح نفرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را بر او نازل فرمود، که بیان هر چیز در آن است؛ حلال و حرام و حدود و احکام و تمام احتیاجات مردم را در قرآن بیان کرده است و فرمود: «چیزی در این کتاب فروگذار نکردیم» (همان، ج ۲، ص ٦٨).**

**برداشت:** آنچه در این روایت نظر خواننده را به خود جلب می‌کند، دو مضمون قرآنی «فِیهِ تِبْیَانُ کُلِّ شَیْءٍ» و «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ» است؛ به‌گونه‌ای‌که در نگاه اول، ممکن است چنین نتیجه گرفت که بیان همه چیز در قرآن هست و چون فضای روایت بیان مقام امام است، پس امام نیز باید آنها را بازگو کند؛ ولی اگر اندکی تأمل شود و تمام این روایت لحاظ گردد، به‌دست خواهد آمد که در اینجا منظور از «عدم تفریط چیزی» و «بیان همه چیز»، مقید به چهارچوبی معین است؛ چراکه امام علیه‌السلام وقتی در مقام بیان قرار می‌گیرند، به مسئله‌ای که اشاره دارند، حلال و حرام الهی است و بحث را پیرامون این مهم ادامه می‌دهند و حتی از باب نمونه هم به دیگر مسائل علمی اشاره نمی‌کنند و نامی از علوم دیگر نمی‌آورند. این نحوهٔ بیان معصوم علیه‌السلام نشان‌دهندهٔ این است که موضوع گفت‌وگو بیان احکام یا همان هنجارهاست و خداوند در ارتباط با این امر مهم، همهٔ نیازهای مردم را در قرآن بیان کرده است و منظور این است که در محدودهٔ این چارچوب چیزی فروگذار نشده و همه چیز بیان شده است و معصومان علیهم‌السلام هم در خصوص هر آن چیزی از این چارچوب که مردم به آن محتاج‌اند، وظیفهٔ بیان و تبیین دارند.

۳. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «به خدا که من کتاب خدا را از آغاز تا پایانش می‌دانم؛ چنان‌که گویی در کف دست من است. در قرآن است خبر آسمان و خبر زمین و خبر گذشته و خبر آینده. خدای ـ عزوجل ـ فرماید: "بیان هر چیز در آن است"» (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۵۴).

از این روایت چنین برداشت می‌شود که همهٔ علوم در قرآن وجود دارد؛ اما باید توجه داشت که از طرفی برای تبیین این روایت نیاز است که تمام روایات مشابه مورد توجه قرار گیرند و برای رسیدن به درک درستی از این روایت، خانوادهٔ حدیثی تشکیل داد؛ و از طرفی، برخی روایات این خانوادهٔ حدیثی که در گروه دوم گذشت، بیان می‌کنند که تمام علوم در قرآن نیست.

۳. امام باقر علیه‌السلام می‌فرمود: «به‌راستی خدای ـ تبارک و تعالی ـ چیزی را که امت به آن نیازمند باشند، وانگذاشته، جز آنکه در کتابش نازل کرده و برای رسولش بیان نموده است و برای هر چیزی حدی مقرر

ساخته و دلیلی که بر آن رهنمایی کند، مقرر کرده است و هرکس هم از آن حد و قانون تجاوز کند، برایش حد و کیفری مقرر ساخته است» (همان، ج ۱، ص ۱۴۸و۱۴۹). این روایت شبیه دیگر روایات گروه چهارم است که در جمع‌بندی به تحلیل آن می‌پردازیم.

اینک چگونه می‌توان بین این‌گونه روایات و دیگر روایات جمع کرد؟

## جمع‌بندی نهایی روایات این گروه

با اینکه این روایات موهم نگاه حداکثری به دین هستند، اما نکتهٔ مهم این است که برخی قرائن منفصلهٔ نقلی وجود دارد که توجه به آنها ما را از این برداشت ظاهری که دین دربردارندهٔ همهٔ معارف است، بازمی‌دارد.

پیش از ارائهٔ نظر نهایی دربارهٔ جمع‌بندی روایات این گروه، لازم است یک بحث اصول فقهی در این زمینه طرح گردد و سپس از رهگذر آن به ارزیابی نهایی روایات این دسته پرداخته شود (لازم به ذکر است که با توجه به مقدمهٔ ***اصول کافی*** و سیری که مرحوم *کلینی* در این کتاب شریف پیموده است، توجه ایشان به تمام ابعاد بحث و منابع معتبر دینی مشهود بوده و لذا بحث اصولِ فقهی حاضر، براساس هدف *شیخ کلینی* ـ در بیان کلِ علم دین ـ و لحاظ مبنای ایشان در نگارش کافی آورده شده است).

**بحث اصولی شرایط اخذ به عام و مطلق** (برای نمونه، ر.ک: مظفر، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۶۹ـ۱۷۲): در علم اصول فقه، برای شمول مفاهیم بحثی وجود دارد که ذیل دو عنوان «عام و خاص» و «مطلق و مقید» می‌گنجد. براساس این بحث، چنانچه مخصصی در میان نباشد، از کلمهٔ «عام» شمول حداکثری فهمیده می‌شود؛ زیرا در وضع الفاظ عام، اخذ به عموم لحاظ شده است و در صورتی که مقدمات حکمت تمام باشد، از کلمهٔ «مطلق» نیز شمول و اطلاق حداکثری فهمیده می‌شود؛ اما چنانچه مخصصی در میان باشد یا مقدمات حکمت تمام نباشد، نمی‌توان به عمومیت «عام» و اطلاق لفظ «مطلق» برای اخذ حُکم تمسک کرد.

مقدمات حکمت عبارت‌اند از:

۱. متکلم در مقام بیان تمام مراد خود باشد و قصد اهمال، اجمال‌گویی و هزل نداشته باشد و غافل نیز نباشد.

۲. هیچ قرینه‌ای دال بر تقیید در کلام نباشد؛ زیرا اگر قرینهٔ متصله باشد، مانند «اعتق رقبة مؤمنة»، از ظهور کلام در اطلاق پیشگیری می‌کند و اگر قرینهٔ منفصله باشد، گرچه مانع انعقاد ظهور کلام نیست، حجیت آن را از بین می‌برد.

۳. اطلاق و تقیید ممکن باشد؛ یعنی لفظ از الفاظی باشد که با قطع نظر از تعلق حکم به آن، قابل تقسیم به مطلق و مقید باشد؛ به‌عبارت‌دیگر، صلاحیت داشته باشد که گاه در «مطلق» و گاه در «مقید» استعمال شود.

۴. قدر متیقن در مقام تخاطب وجود نداشته باشد. منظور از «قدر متیقن در مقام تخاطب» آن است که گاه بین مخاطب و متکلم از مصداق معینی سخن به‌میان آمده و سپس به‌طور مطلق امر شده است؛ مانند اینکه مولا با عبدش دربارهٔ فواید گوشت گوسفند سخن می‌گوید و پس از مدتی به شوق می‌آید و می‌گوید: «أشتر اللحم». در اینجا، اگرچه مطلق گفته شده، ولی قدر متیقن در مقام محاوره، همان گوشت گوسفند است.

۵. عدم انصراف؛ در میان علما مشهور است که «انصراف» مانع از تمسک به اطلاق کلام است؛ اگرچه سایر مقدمات حکمت در کلام وجود داشته باشد؛ مانند اینکه مولا بگوید: «اکرم العالم»، که لفظ «عالِم» به عالم دینی انصراف دارد، نه هر عالمی.

بنابراین:

در مورد روایات گروه اخیر می‌گوییم، زمانی می‌توان برداشتی کاملاً حداکثری داشت که در مورد عدم مخصص برای عمومات فحص کامل کرده و در زمینهٔ اتمام مقدمات حکمت (همچون عدم نصب قرینه) بررسی کامل داشته باشیم. بر همین مبنا، وقتی ما این روایات موهم دیدگاه حداکثری را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که در برخی از این روایات، مخصص و مقید در ادامهٔ همان روایت وجود دارد؛ علاوه بر آنکه روایات سه گروه اول به‌عنوان مخصِص و مقید عمل می‌کنند و باعث می‌شوند که نتوانیم به عموم این روایات و اطلاق آنها اخذ کنیم.

ازاین‌رو طریق جمع بین این چهار گروه روایات این است که بگوییم منظور از روایاتی که می‌گویند «همه چیز در دین موجود است»، همهٔ چیزهایی است که در شأن دین هستند و در چارچوب هدایتگری به مسیر سعادت می‌گنجند؛ یعنی هر آنچه برای سعادت حقیقی انسان لازم است، در دین موجود است. این برداشت، با قواعد و اصول محاوره نیز هماهنگ است.

## نتیجه‌گیری

در پایان براساس وجه جامعی که در تعریف دین ذکر گردید و براساس آن، دین برنامهٔ سعادت دانسته شد، این تلاش انجام گرفت تا قلمرو دین براساس روایات ***اصول کافی*** تبیین شود که در نهایت، نتایجی چند دربرداشت:

محدودهٔ ورود و میزان حضور دین در عرصه‌های مختلف بشری به‌اندازه‌ای است که با سعادت نهایی انسان مرتبط باشد؛ یعنی هر آنچه موجب سعادت نهایی انسان و رهایی وی از شقاوت و بدبختی ابدی شود، در قلمرو دین می‌گنجد و حضور دین در آنجا باید تمام و کمال باشد؛ به‌نحوی‌که کمتر از آن نقض غرض است و بیش از آن لازم و ضروری نیست؛ و این همان نگاه میانه به جامعیت دین است. ازاین‌رو می‌توان گفت که دین نه‌تنها در عرصه‌های فردی ورود می‌کند، بلکه حتماً در عرصه‌های اجتماعی نیز حضور جدی دارد و نه‌تنها به جهان آخرت می‌نگرد، بلکه نگاهی درست به دنیا و امور دنیوی نیز دارد؛ چراکه از طرفی منظور از سعادت نهایی انسان، سعادتی است که از برآیند دنیا و آخرت نصیب انسان می‌شود؛ و ازسوی‌دیگر، دنیا مقدمه‌ساز و تعیین‌کنندهٔ چگونگی زندگی ابدی است.

براین‌اساس می‌توان عناوین ذیل را جزو قلمرو دین شمرد:

ـ امور اعتقادی همچون مبدأ و معادشناسی؛

ـ امور عبادی (اعم از فردی و جمعی)؛

ـ چگونگی تشکیل، تثبیت و ادارهٔ حکومت؛ چون در سایه‌سار حکومت است که بسیاری از فرامین الهی اجرا می‌شود و مسیر سعادت هموار می‌گردد؛

ـ حکم نمودن و قضاوت به حق در میان مردم؛

ـ برقراری روابط صحیح اجتماعی میان افراد (روابطی که عمل بر طبق آنها نهایتاً موجب انسجام اجتماعی می‌شود و از گسست اجتماعی جلوگیری می‌کند)؛

ـ بیان جهت هنجاری امور عادی، یعنی بیان و تبیین نقش افعال اختیاری بندگان در سعادت آنها (منظور از جهات هنجاری، فقط بایدها و نبایدهای فقهی نیست؛ بلکه بایدها و نبایدهای اخلاقی را هم شامل می‌شود).

در نتیجه، ضرورتاً قلمرو دین شاملِ عرصه‌های علوم انسانی همچون اقتصاد، حقوق، سیاست و کلاً اموری که حکمی دربارهٔ انسان می‌دهند، می‌شود. حضور دین در سایر علوم نیز به میزانی است که آن علوم را در مسیر درست و هم‌راستا با سعادت حقیقی انسان هدایت کند؛ به این بیان که مثلاً بیان فرمول شکافت هسته‌ای یا بیان طریقهٔ کشت گیاهان بر عهدهٔ دین نیست؛ اما اینکه استفاده از دستاوردهای این علوم چگونه باید باشد یا اینکه مقدمات این علوم از چه راهی تحصیل شود یا اینکه مثلاً در پرورش گیاهان نباید زمین غصبی باشد و...، در محدودهٔ دین است.

بیان دو نکتهٔ مهم پایانی:

نکتهٔ اول: اگر بجز مواردی که ما از روایات ***اصول کافی*** برشمردیم، موردی از زبان اهل‌بیتﷺ مؤثر در سعادت نهایی انسان معرفی شد، باید با توجه به قواعدی که گذشت و قرائن دیگر لبی و متنی، کشف کرد که آیا نظر ایشان مناطدهی در آن خصوص بوده است یا ذکر مصداق خاص؟ اگر آنچه مهم بود، مناط حکم باشد و مصداق ذکرشده از باب نمونه باشد، به همان مناط اخذ می‌کنیم و اشکالی ندارد که برای تحقق آن مناط و ملاک، از راه دیگری غیر از راه پیشنهادی معصومانﷺ رفت؛ که در این صورت، آنچه مستقیماً دینی است، آن مناط است و همهٔ مصادیق، ازجمله مصداق موجود در روایت، بالعرض دینی محسوب می‌شوند؛ اما اگر مصداق بیان‌شده در روایت، موضوعیت داشت و خود آن مصداق در سعادت حقیقی انسان نقش داشت، آن مصداق خاص بدون تعمیم دادن بیجا و بی‌مورد، جزء قلمرو دین قرار می‌گیرد. برای مثال، اگر روایتی در مورد حکمی پزشکی مشاهده شد، اگر کشف شود که سلامتی برای شارع مهم است که در پرتو آن بتوان با انجام اعمال عبادی به سعادت نائل آمد، آنچه دینی است، عنوان حفظ و کسب سلامتی است؛ اما اگر در روایتی، مثلاً نوع خاصی از آب خوردن در سعادت مؤثر دانسته شود، در اینجا خود موضوع جزء قلمرو دین خواهد بود.

نکتهٔ دوم: گرچه براساس روایات کتاب شریف ***اصول کافی*** گفتیم که بیان حقایق عالم بما هو حقایق و بیان مسائل مختلف علوم بشری (بجز مسائل مربوط به سعادت) در قلمرو دین نیست، اما ذکر این نکته نیز لازم است که در مواردی که بیانی از قرآن یا اهل‌بیتﷺ در این خصوص موجود باشد (حال این بیان به‌غرض هدایت باشد یا صرفاً بیان نکتهٔ علمی)، چنانچه سندش معتبر و دلالتش متقن باشد، این بیان بر سخن تمام اندیشمندان و دانشمندان عالم مقدم است؛ زیرا قرآن از علم ناب الهی که خطا در آن راه ندارد، خبر می‌دهد و اهل‌بیتﷺ نیز به علم مطلق و لایزال الهی متصل‌اند و از لحاظ معرفت‌شناختی، بر دیگر معارف بشری ترجیح دارند.

## منابع


بازرگان، مهدی، ۱۳۷۷، ***خدا و آخرت هدف رسالت انبیا***، تهران، مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا.

تبریزیان، عباس، ۱۴۲۲ق، ***الدراسة فی طب الرّسول***، بیروت، مطبوعات دالاثر.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، ***انتظار بشر از دین***، قم، اسراء.

خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۹۰، ***کلام جدید با رویکرد اسلامی***، قم، دفتر نشر معارف.

ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۳، ***ضرورت و قلمرو دین***، تهران، کانون اندیشهٔ جوان.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، بی‌تا، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، قم، اسماعیلیان.

کریمی، مصطفی، ۱۳۸۳، ***قرآن و قلمروشناسی دین***، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۶۹، ***اصول الکافی***، ترجمهٔ سیدجواد مصطفوی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامیه.

ـــــ ، ۱۳۷۵، ***اصول الکافی***، ترجمهٔ محمدباقر کمره‌ای، قم، اسوه.

ـــــ ، ۱۳۸۸، ***اصول الکافی***، ترجمهٔ حسن استادولی، قم، دارالثقلین.

مسعودی، عبدالهادی، ۱۳۹۶، ***درسنامهٔ فقه الحدیث***، قم، دارالحدیث.

مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۲، ***علم و دین***، تحقیق و نگارش علی مصباح، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مظفر، محمدرضا، ۱۳۷۰، ***اصول الفقه***، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۴، ***تفسیر نمونه***، تهران، دارالکتب الاسلامیه.